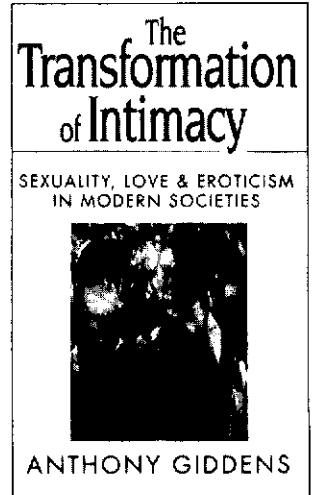


# دگر دیسی صمیمیت

شروین وکیلی

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه علوم طباطبایی

- the Transformation of Intimacy
- Anthony Giddens
- Polity Press
- 1992



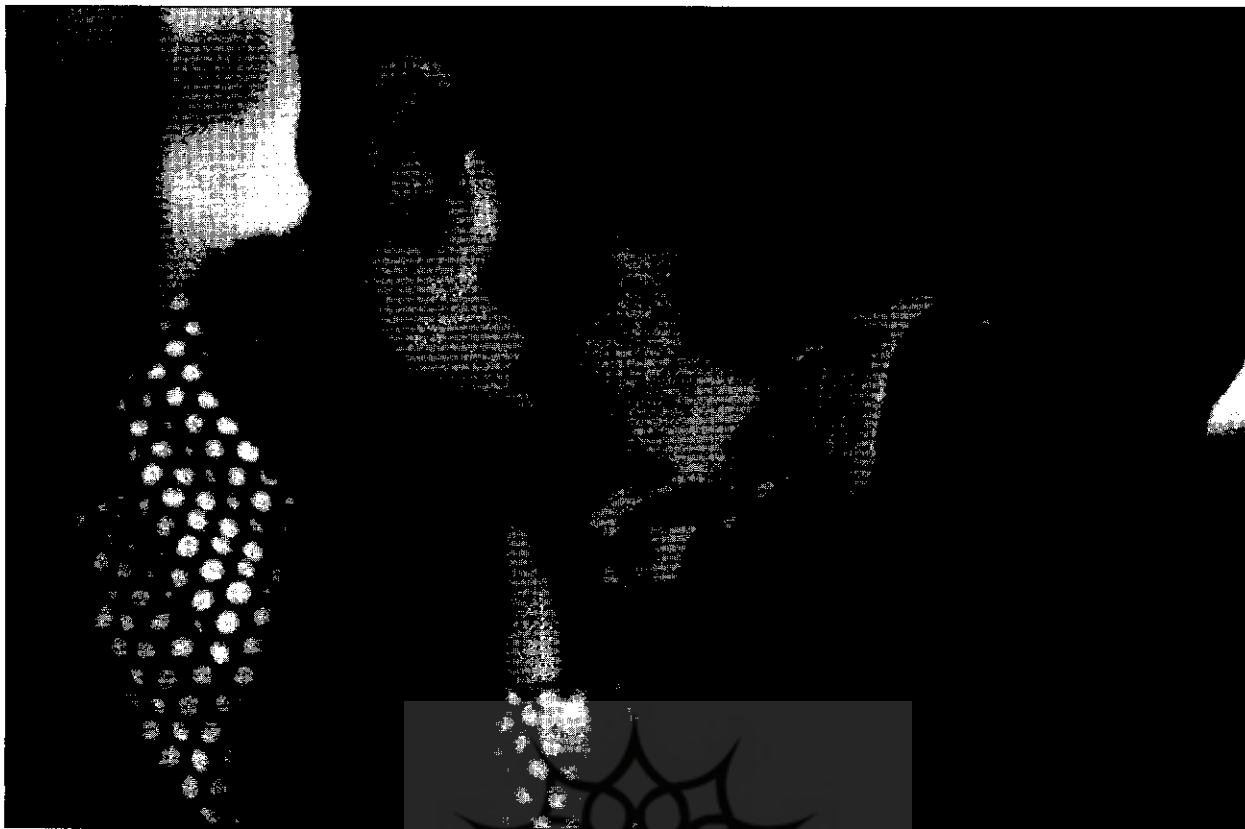
گونگون علوم انسانی وامگیری کرده باشد. ۱. گیدنز کتاب را با ارائه آماری تکان دهنده درباره همجنس‌بازی آغاز می‌کند. آمار گونگونی که در ابتدای کار ارائه می‌شوند، نشان می‌دهند که الگوهای رابطه جنسی در طی چند دهه گذشته به شکلی چشمگیر بسط یافته‌اند و دامنه‌ای گسترده از تنوعات و بدیلهای را که تا پیش از این تابو تلقی می‌شدند، در بر گرفته‌اند. گیدنز در این فصل، در پی آن است که رواج، بسط‌یابندگی و کامیابی اشکال متنوع و تابو انگاشته شده ارتباط جنسی در دهه‌های آخر قرن بیستم را به کمک شواهد آماری اثبات کند.

آنگاه، نوبت به تحلیل دلیل این انبساط در حوزه رفتار می‌رسد. طبیعی است که مهم‌ترین رقیب گیدنز در بحث یاد شده، فوکو باشد. چرا که او برای نخستین بار به شکلی نظام‌مند - و در عین حال به شیوه پساساختارگرایانه‌ای نظام‌گریز - الگوهای تکامل رفتار جنسی در قرن نوزدهم را مورد واریسی قرار داد و با واشکافی گفتمان حاکم بر جنسیت در قرن گذشته، آن را با قدرت انضباطی و نیروهای سازمان دهنده بدنهای اجتماعی شده پیوند زد. فوکو در کتاب سه جلدی مشهورش - تاریخ جنسیت - تبارشناسی جنسیت را از قرن هجدهم و نوزدهم آغاز می‌کند و آن را تا ریشه‌های تاریخی‌اش در یونان باستان پیگیری می‌نماید. اگر چرخش‌های فلسفی و دگرگونیهای روش شناختی‌ای را که فوکو در این آخرین اثر بزرگش تجربه کرد نادیده بگیریم، می‌توانیم هسته مرکزی بحثش را به دو مفهوم گفتمان جنسی و قدرت انضباطی تحویل کنیم. گفتمان جنسی، طلیعه‌دار شیوه‌ای برای تحلیل تاریخی اسناد بود، که بر شیوه‌های بیان، ثبت و صورتبندی شدن معانی وابسته به جنسیت ارتباط می‌یافت. بر این مبنای، تنها تکیه‌گاه روش شناختی ما برای درک این که یونانیان باستان چگونه درباره رابطه جنسی می‌اندیشیدند، آن است که تراژدیها، متون ادبی، کتابهای پزشکی و قواعد اخلاقی بازمانده از آن دوران را بازبینی کنیم و شبکه معنایی تنیده شده در این سنگواره‌های گفتمانی را استخراج نماییم. به همین ترتیب با متون اخلاقی قرون وسطایی و نوشتارهای روانکاوانه ابتدای قرن بیستم نیز باید به

۱. دگر دیسی صمیمیت یکی از پر طرفدارترین کتابهای آنتونی گیدنز در دهه نود، و یکی از دلائل منتقدان وی برای عامه پسند دانستن آثار جدیدش بود. کتابی به نسبت کم حجم و روان، که عنوان فرعی «جنسیت، عشق، و شهوت در جوامع مدرن» را بر جلد داشت و به تمام این موضوعات در کتابی دوپست صفحه‌ای می‌پرداخت. چاپ نخست این کتاب در سال ۱۹۹۲م. توسط انتشارات پلیتی به بازار عرضه شده و به زودی چندین بار تجدید شد.

گیدنز، در این کتاب سرفصلهای اصلی مورد نظرش را در ده فصل به هم پیوسته گنجانده است. سرآغاز کتاب، بحثی روانشناختی درباره کنش متقابل عاطفی آدمیان و الگوهای متفاوت صمیمیت است، که به زبانی ساده و با بهره‌گیری از تجربیات روزانه و آشنایی مورد اشاره واقع شده است. سپس گیدنز به الگوهای اصلی صورت‌بندی مفهوم صمیمیت، عشق و جنسیت می‌پردازد و در فصل دوم و سوم کتابش به ترتیب اندیشه میشل فوکو و رمانتیستها را در مورد این مفاهیم به چالش می‌کشد. آنگاه فصل چهارم را به ارائه تعریف خویش از عشق و یابندگی عاطفی اختصاص می‌دهد و در سه فصل آتی این مفهوم را از منظر روانشناسی عادت و آسیب‌شناسی اعتیاد واریسی می‌کند. در نهایت سه فصل پایانی کتاب به پیوند زدن مفهوم عشق و مدرنیته اختصاص می‌یابد. و گیدنز می‌گوید تا با معرفی شکل جدید و رهایی بخشی از رابطه آزاد، - که به زعم او در حال فراگیر شدن است - امکانات و بختهای جامعه مدرن را برای دستیابی به برابری و انسجام بیشتر تحلیل کند.

زبان شیوا و روان گیدنز، بر خلاف برخی از آثار فنی‌ترش درباره جامعه‌شناسی سیاسی، خواندن کتاب را به فرآیندی بی وقفه و سیال تبدیل می‌کند و مانع بروز سکنه‌ها و پیدایش معماهایی فلسفی می‌شود که معمولاً خواندن این نوع نوشتارها را دشوار می‌کنند. مثالهای متنوعی که صفحات کتاب را انباشته‌اند، از اشعار عاشقانه مصر باستان تا شواهد آماری درباره حمامهای عمومی و نرخ طلاق و تغییر جنسیت تغییر می‌کنند و چنین می‌نماید که گیدنز تمام داده‌هایی را که به نوعی به کارش مربوط می‌شده، از حوزه‌های تخصصی



شکلی نقادانه و تحلیل گرانه برخورد کرد.

فوکو گفت‌مانهای حاکم بر جنسیت را از قرن هجدهم به بعد تحلیل می‌کند و بر خلاف نظر مورخان کلاسیک، روندی رو به رشد را در صورت‌بندی، بیان و تبلیغ شیوه‌های مختلف کردار جنسی تشخیص می‌دهد. روندی که همزمان با استیلاي مجموعه‌ای از قوانین مدنی و حقوقی بر کردار جنسی، شبکه‌ای از معانی را نیز از حوزه‌های فکری گوناگون - پزشکی، اخلاق، زیست‌شناسی و اقتصاد - وام‌گیری می‌کند تا اشکال نوظهور این رده از رفتارها را فهم‌پذیر سازد. به این ترتیب گفتمان افشاگرانه قرون وسطایی که مبتنی بر اعتراف در کلیسا بود، با بروز انقلاب صنعتی تغییر ماهیت داد و به تداعی آزاد و بیان امیال سرکوفته نزد روانکاوان فروپیدی تبدیل شد.

گیدنز، درباره بسط یابندگی این الگوی رفتاری با فوکو موافقت دارد و چنین می‌نماید که در سطحی تعدیل شده، تأکید روش شناختی او بر گفت‌مانها و نوشتارها را هم می‌پذیرد. با این وجود فوکو را از چند زاویه مورد انتقاد قرار می‌دهد. نخست آن که تأکید یک سوپه و انحصاری او بر گفتمان را نمی‌پسندند و مدعی است که متون مورد نظر فوکو تعیین کننده رفتار بخش عمده وابستگان به جوامع قدیمی نبوده‌اند. آنچه که در قرن نوزدهم به عنوان گفتمان جنسی رواج داشته، به حلقه‌هایی روشنفکرانه و محیط‌هایی دانشگاهی منحصر بوده و بخش عمده اعضای جامعه - به ویژه زنان - اصولاً با این اندیشه‌ها و بیانهای علم مدارانه از جنسیت برخورد نداشته‌اند.

از دید گیدنز، معمای چگونگی بسط یافتن کردارهای انضباطی حاکم بر جنسیت، می‌تواند با ترفندی دیگر گشوده شود. چنان که از نظریه ساختار بندی گیدنز انتظار داریم، این ترفند به تحلیل روند تکامل ذهنیت مردم نسبت به فضا - زمان مربوط می‌شود. گیدنز انقلاب صنعتی را همچون تحولی در نظر می‌گیرد که به بازآرایی مفهومی مکان در ذهنیت انسان مدرن منتهی شد. از سویی فضای کار کردن و زیستن از یکدیگر تفکیک شدند و از سوی دیگر با فروپاشی خانواده‌های گسترده، عمل زیستن در خانوارهایی کوچک و هسته‌ای

متمرکز شد. محور ثقل کنش متقابل در این خانواده‌ها از یک زوج جوان کارگر یا کارمند. تشکیل می‌یافت که جز همسرشان پشتیبان عاطفی و شریک فکری دیگری نمی‌شناختند. از دید گیدنز، تمرکز کنش متقابل گرم و صمیمانه در دایره تنگ خانواده هسته‌ای، زمینه ساز پیوند خوردن عشق و ازدواج بوده است، پیوندی که می‌دائیم در قرون وسطا به شکلی معکوس وجود داشته و در اروپای رمانتیست اصولاً وجودش انکار می‌شده است. در قرون وسطا، عشق موضوعی کاملاً شخصی، وابسته به سن و نیمه اشرافی تلقی می‌شد که کاملاً با خانواده و زناشویی بیگانه بود و حتی تا حدودی نافی آن نیز محسوب می‌شد. با جریان یافتن سیل رمانتیسم در اروپای قرن هجده، هر نوع پیوندی میان عشق ماجراجویانه، فرد مدار و تراژدیک با روابط پایدار، هنجار و آرام خانوادگی انکار شد. هر چند در نهایت شکلی تعدیل شده از این پیوند با پشتوانه اندوخته‌های معنایی رمانتیسم، در قالب خانواده آرمانی هسته‌ای احیا شد و ازدواج عشق - محور مدرن را ممکن ساخت.

گیدنز، شکل‌گیری این ارتباط میان عشق و زناشویی و نهادینه شدنش در قالب خانواده هسته‌ای و رابطه صمیمانه زناشویی را ناشی از بازآرایی جایگاه فرد در محیط جدید مدرن می‌داند. در عصر مدرن، از سویی به دلیل کوچک بودن اندازه خانواده هسته‌ای و پیدایش روشهای کنترل جمعیت، پیوند میان رابطه جنسی و بارداری گسسته شد، و از سوی دیگر به دلیل چروکیدگی شدن حجم خانوارها، همسر - یعنی شریک جنسی رسمی - به صورت مهم‌ترین شریک زندگی باز تعریف شد. به این شکل همزمان با شکل‌گیری فضاهای خصوصی و روابط گرم و عاطفی «پشت صحنه»، جنسیت به امری خصوصی، شخصی، کنترل شدنی و لذتبخش تبدیل شد که از زیر سلطه تابوهای محدود کننده یا جبرهای خطر ساز زیستی رها شده بود.

در جوامع سنتی، رابطه جنسی به ویژه برای زنان با مرگ پیوند داشت. چراکه تماس جنسی معمولاً به بارداری می‌انجامید و نرخ مرگ و میر مادران هنگام زایمان چنان بالا بود که ارتباط جنسی را برای زنان به قماری خطر ناک

## سه پیامد اصلی عشق رمانتیک عبارت بودند از معرفی خانه به مثابه واحدی جغرافیایی برای تمرکز کنش متقابل صمیمانه، دگرپرسی در روابط میان مادر، پدر، کودک و در نتیجه پیدایش دوران کودکی و صورتبندی و آرمانی شدن رفتار و سواس آمیز مدارانه

عشق رمانتیک بر خلاف آنچه که امروز رواج دارد، چندان با رابطه جنسی تعریف نمی‌شد و بیشتر بر خاص بودن و یگانگی معشوق در چشم عاشق دلالت داشت

آنچه که در قرن نوزدهم به عنوان گفتمان جنسی رواج داشته، به حلقه‌هایی روشنفرانه و محیط‌هایی دانشگاهی منحصر بوده و بخش عمده اعضای جامعه - به ویژه زنان - اصولاً با این اندیشه‌ها و بیانه‌های علم مدارانه از جنسیت برخوردار نداشته‌اند

می‌شده، چرا که طرف مادینه آنکه می‌توانست از باروری و ازدواج با عاشقش خودداری کند، می‌بایست از تباری اشرافی باشد. به این ترتیب طیف وسیعی از داستانهای عامیانه قرون وسطایی در مورد روابط عاشقانه میان شهسواران و ملکه‌ها و شاهزادگان به این نوع از عشق مربوط می‌شود.

در قرن هجدهم بود که این عشق تغییر ماهیت داد. این شکل جدید را گیدنز عشق رمانتیک می‌نامد. ظهور عشق رمانتیک، صورتبندی مفهوم عشق در شکلی عام و فراگیر را ممکن ساخت. عشق اشرافی، استعلایی و افسانه وار قرون وسطایی، با فرا رسیدن سپیده دم رمانتیسم در غرب، دگرگون گشت و در وضعیتی زمینی، این جهانی و فردی تثبیت شد. عشق رمانتیک بر خلاف آنچه که امروز رواج دارد، چندان با رابطه جنسی تعریف نمی‌شد و بیشتر بر خاص بودن و یگانگی معشوق در چشم عاشق دلالت داشت. به این ترتیب دیگری خاصی از میان زمینه مردمان برجستگی می‌یافت و به مرکز دستگاه مختصات معنایی و انگیزشی فرد عاشق نقل مکان می‌کرد. این بیان تازه از مفهوم عشق، کنش متقابل میان زن و مرد را در جامعه صنعتی نوظهور سازماندهی کرد و پیدایش خانواده‌های کوچک و مستحکم جدید را ممکن ساخت. بسیاری از نظریه پردازان زن‌گرا (feminist) شکل‌گیری این بیان نو را ناشی از استعمار فضای زنانه به دست اندیشه‌های مردانه دانسته‌اند و اختراع عشق رمانتیک را روشی برای آرمانی کردن جایگاه خدماتی زنان در آشپزخانه‌ها دانسته‌اند، روشی که آشکارا در راستای سرگرم کردن زنان، دور کردنشان از سپهر عمومی جامعه و بردگی‌شان در قالب خانواده است. گیدنز با این روایت سر ناسازگاری دارد و به این حقیقت اشاره می‌کند که هم تولید کنندگان و هم مصرف کنندگان اصلی مفهوم عشق رمانتیک، خود زن بوده‌اند. در واقع در این دوره تاریخی ما برای نخستین بار با نویسندگان زنی روبرو هستیم که برای مخاطبان زن کتاب می‌نویسند، و این آرمانی شدن جایگاه زنان در ادبیات را باید تا حدودی ناشی از موقعیت زنان در مقام نویسنده و خواننده دانست.

گیدنز با وجود مخالفت با ایده توطئه مداری پیدایش عشق رمانتیک، با

تبدیل می‌کرد. در قرون هجده و نوزده با سست شدن سلطه کلیسا بر اخلاق عمومی، پیدایش روشهای جلوگیری از بارداری نیز مرسوم شد و به این ترتیب وحشت از آمیزش مرگبار، برای دو قرن از یادها رفت. چنان که می‌دانیم، این وحشت امروزه بار دیگر در قالب بیماری ایدز احیا شده است. اما تفاوت آن با الگوی سنتی در آن است که ایدز هر دو جنس را به یک اندازه تهدید می‌کند و به شکلی متقارن و عمومی‌تر از هراس جنسی منتهی می‌شود.

گیدنز، به دنبال نقد فوکو و ردیابی چگونگی رسوخ عشق رمانتیک در فضای خصوصی خانواده‌های هسته‌ای جدید چنین نتیجه می‌گیرد که در دهه شصت قرن گذشته، مجموعه این عوامل، به انقلاب جنسی منتهی شد. انقلاب جنسی، نتیجه رها سازی کنش جنسی از زیر بار سلطه معنایی کلیسا و آزاد شدنش از قید چرخه بارداری و مرگ بود.

۳. گام بعدی گیدنز، آن است که صورتبندی عامی از تحول صمیمیت جنسی در جوامع مدرن به دست دهد. پیش فرض او - که در برابر نسبی گرایی تاریخی فوکویی قرار می‌گیرد - آن است که در سطح روانشناختی، نوعی هم‌ریختی و تداوم در اشکال گوناگون تجلی عشق وجود دارد. به این ترتیب اشاره او به شعری مصری در باب عشق و ارجاع دادنش به مالدینوفسکی، جلب پشتیبانی برای این ادعاست که ماهیت روانشناختی عشق در زمانها و مکانهای گوناگون چندان تغییر نمی‌کند. با این وجود این احساس درونی و ادراک روانشناختی در هر دوره تاریخی و در هر الگوی ساختاربنندی اجتماعی به شکلی تجلی می‌کند.

گیدنز در این راستا سیر تحول مفهوم عشق را در غرب بررسی می‌کند. او سه دوره اصلی از صورتبندی عشق را در متون باختری تشخیص می‌دهد. نخست عشق شورانگیز (amour passion) قرون وسطایی است که از سویی با جنون و گسست از روابط عادی اجتماعی مربوط می‌شود و از سوی دیگر در قالب عشق عرفانی به مسیح و مریم باکره اوجی استعلایی پیدا می‌کند. این اشکال از عشق اصولاً امری اشرافی و غیر عامیانه پنداشته

سایر نظریه پردازان این حوزه درباره پیامدهای اختراع عشق رمانتیک توافق دارد. سه پیامد اصلی این واقعه عبارت بودند از معرفی خانه به مثابه واحدی جغرافیایی برای تمرکز کنش متقابل صمیمانه و گرم، دگردیسی در روابط میان مادر، پدر و کودک و در نتیجه پیدایش دوران کودکی و صورتبندی و آرمایی شدن رفتار و سواس آمیز مادرانه.

این سه پیامد، از تحول عمیق در الگوی کنش متقابل افراد در جامعه مدرن ناشی می‌شد. در جامعه سنتی، خانواده گسترده فاقد ارتباط خصوصی میان زن و شوهر بود. زوج جوان به همراه خویشاوندان خود در واحدی که برای تولید کشاورزی/ دامداری تخصص یافته بود زندگی می‌کردند و به دلیل درهم تنیدگی کار در خانه و مزرعه، با سپهری یکپارچه، یگانه، هم‌ریخت و منسجم از رفتارها و تکلیف‌ها رویا رو می‌شدند. در این جوامع رابطه زن و مرد در میان شبکه‌ای نیرومند از روابط مشابه میان اعضای خانوار گسترده حل می‌شد و وزنه کنش متقابل با والدین، برادران و خواهران و فرزندان ایشان، از رابطه زن و شوهر خصوصیت زدایی می‌کرد.

در جامعه مدرن، تخصص یافتگی فضای تولید اقتصادی و تفکیک شدنش از فضای استراحت و تفریح به پیدایش شکاف میان خانه از کارخانه منجر شد. این شکاف، خانواده گسترده را به کوانتومهایی کوچک تجزیه کرد که بر مبنای وظیفه جدیدشان - تولید جمعیت - سازمان یافته بودند.

این واحدهای تولید بچه و تربیت کارگر / کارمند آینده، اندرکنشهایی خاص را در میان زن و مرد می‌طلبیدند. به عبارت دیگر، انقلاب صنعتی با حذف بخش عمده شبکه کنش متقابل رایج در خانواده گسترده، به حفظ کمینه ضروری بسنده کرد. این کمینه، حضور زن و مردی را به عنوان تولیدکنندگان جمعیت الزامی می‌ساخت، و این امر به خاص شدن رابطه میان این دو انجامید. تفکیک فضای خانه از کارخانه، با تفکیک نقشهای تولیدی در میان دو جنس هم همراه بود. حالا دیگر زن کشاورزی نبود که پا به پای مردان در مزرعه به کار بپردازد. بلکه کسی بود که می‌بایست در خانه باقی بماند و با وابسته شدن به تولیدات اقتصادی مرد، بر وظیفه تولید و مراقبت از بدن‌ها تمرکز کند. این تمایز کارکردی، به زعم گیدنز، «نرم شدن» زنان، برجسته شدن خصوصیات کودک‌وارگی، حساسیت و ضعف بدنی مفرطشان را به دنبال داشت. خصوصیات که به گواهی مورخان زن‌گرا، تا پیش از آن به این شکل افراطی وجود نداشته‌اند. به این ترتیب رابطه جنسی هم از نو باز تعریف شد. لذت جنسی آزاد از بارآوری و باز تولید جمعیت بیشتر به زنانی نامحترم که مانند زنان محترم، خانه‌دار و حساس نبودند منحصر می‌شد و زنان خانواده دار و محترم می‌بایست به برخورداری از عشق رمانتیک که تا حدودی از لذت جنسی منفک شده بود، بسنده کنند.

سومین و متأخرترین شکل صورتبندی مفهوم عشق، از فروپاشی عشق رمانتیک ناشی شده است. جنبشهای اجتماعی برای طلبانه زنان در قرن بیستم، با دو جنگ جهانی بزرگ همراه شد و ورود زنان به برخی از عرصه‌های تولید اقتصادی و تصمیم‌گیری اجتماعی را ممکن ساخت. افزایش رفاه مادی و انباشت دانایی در نظامهای اجتماعی، ساختار سنتی مرد محور تعریف جهان را دگرگون ساخت و به این ترتیب در نیمه قرن بیستم، برای نخستین بار تعریفهایی از مردانگی به عنوان موضوع دغدغه‌زا (problematic) ارائه شد و زنان که همواره در جایگاه دیگری موضوع اظهار نظر بودند، به مرتبه اظهار نظر کنندگان ارتقا یافتند. به این ترتیب شکلی جدید از تعریف روابط میان زن و مرد ممکن شد. گیدنز این الگوی جدید را عشق سیال (confluent love) می‌نامد. عشق سیال تعهد عمرانه و سختگیرانه عشق رمانتیک را نقض می‌کرد و منکر ضرورت پایداری روابط صمیمانه بود. از دید گیدنز، عشق رمانتیک با وجود شعارهای آرمان‌گرایانه‌ای که در مورد زیبایی و ارزشمندی زنان می‌داد، همچنان نگاهی مردگرایانه نسبت به کنش اجتماعی داشت و زنان را عملاً از دایره تصمیم‌گیری عمومی - حتی در زمینه تنظیم کنش صمیمانه با

عشاق - کنار می‌گذاشت. به این ترتیب پیدایش عشق سیال را باید محصول جنبشهای برابری طلب در قلمرو صمیمیت دانست.

عشق سیال، نتیجه دست‌یابی زنانه به جایگاههای اجتماعی کلیدی و مهم بود. زمانی که در فرآیند تولید نقشی بر عهده گرفتند، به زودی مدعی اثرگذاری در حوزه خصوصی هم شدند. به این ترتیب تمایزی که پیش از این بر مبنای شکاف کارکردی میان زن و مرد در کارخانه آغاز شده بود و تا درون خانواده‌ها ادامه یافته بود، در دفترهای کار و پستهای مدیریتی ترمیم شد و عواقبش تا حوزه‌های خصوصی و خانوادگی هم سرایت کرد.

برابری فرصت زن و مرد، به معنای تحول عمیقی در پیکر بندی معنایی عشق بود. لذات جنسی پیشاپیش از بارداری جدا شده بود و با هم ارزش پنداشته شدن حقوق جنسی زن و مرد، لذت جویی برون خانوادگی مردان، همتاهایی زنانه هم پیدا کرد. در این شکل جدید آرایش نیروهای جنسی، تمایز مؤکد میان دو جنس انکار شده بود و بنابراین عشق تنها به یک زن و یک مرد منحصر نمی‌شد. پس الگوهایی همجنس‌خواهانه که تا آن هنگام غیراخلاقی پنداشته می‌شدند، از حاشیه به مرکز کشیده شدند و روابط صمیمانه کوتاه مدت و اختیاری پیوسته با لذت جنسی جایگزین صمیمیت تولیدی مبتنی بر عشق رمانتیک شد. پیدایش عشق سیال در نیمه قرن بیستم، نماد دگردیسی در صمیمت بود.

۴. سه فصل میانی کتاب گیدنز، به تحلیل روانشناسانه این سه شکل از عشق اختصاص دارد. مدخل وی به موضوع، بکر و جالب است، چرا که مبحث عشق را از زاویه عادت و اعتیاد مورد حمله قرار می‌دهد و سخن خود را با به دست دادن تعریفی از اعتیاد آغاز می‌کند. او اعتیاد را به عنوان شکلی از رفتار تکراری لذت جویانه تعریف می‌کند که قدرت فردی و اجتماعی اعضای جامعه را کاهش می‌دهد و توانمندی ایشان را به عنوان عنصری مفید از میان می‌برد. به همین دلیل هم نظامهای کنترل و مهار اعتیاد در جوامع گوناگون به وجود آمده‌اند تا راه را برای زوال کارکردی ببندند.

گیدنز به شکلی درخشان، شباهتهای عشق رمانتیک و اعتیاد را نشان می‌دهد، و ادعا می‌کند که اشکالی از لذت جویی جنسی را می‌توان در رده اعتیادها طبقه‌بندی کرد. از دید او، آزادی جنسی زنان برخوردارهای سواس آمیز نسبت به لذت جنسی را تشدید کرد و به این ترتیب اعتیاد جنسی به یک شریک منفرد (در الگوی عشق رمانتیک) یا تعداد زیادی از شریکان (در الگوی عشق سیال) در هر دو الگوی عشق رایج در عصر ما رسوخ کرد.

ضامن تداوم رفتار معتادان، زمینه‌های اجتماعی است که زیستن در عین حمل رفتارهای معتادانه را برایشان ممکن می‌کنند. این زمینه هموار، معمولاً حامی‌ای را شامل می‌شود که ناتوانیهای فرد معتاد را تحمل می‌کند و با برطرف کردن نیازهای اولیه او امکان تداوم اعتیاد را فراهم می‌کند. گیدنز این حامی را با عبارتی که از حلقه‌های ترک اعتیاد به الکل وام گرفته هم وابسته (codependence) می‌نامد. از نگاه گیدنز، فرد هم وابسته به برآورده کردن نیازهای دیگران معتاد شده است و با وجود آن که از اعتیاد فرد مورد حمایتش رنج می‌برد، اما قادر به رها کردن وی نیست. رها کردنی که می‌تواند به رویارویی فرد معتاد با سوبه سختگیرانه زندگی و شفا یافتنش منتهی شود.

گیدنز، الگویی از کنش متقابل صمیمانه را در جوامع مدرن تشخیص می‌دهد، که به اعتیاد بسیار نزدیک است. این الگو، مرده ریگ عشق رمانتیک است، در آن هر یک از طرفین رابطه به لذت جنسی و عاطفی ناشی از حضور دیگری معتاد می‌شود. به این ترتیب در این نوع خاص از اعتیاد، هر دو طرف درگیر، نقش هم وابسته را ایفا می‌کنند. با وجود این، ایفای نقش هم وابسته از سوی طرف مؤثرت رایج‌تر است، چرا که او بنابر ماهیت زیستی‌اش و ارتباط نزدیک‌ترش با بچه، میل بیشتری به حفظ روابط دراز مدت و پایدار دارد. خلاصه آنچه که مایه تمایز صمیمیت از اعتیاد به دیگری می‌شود، در این سیاهه آورده شده است: (p.94-5)



در عصر مدرن، از سویی به دلیل کوچک بودن اندازه خانواده هسته‌ای و پیدایش روشهای کنترل جمعیت، پیوند میان رابطه جنسی و بارداری گسسته شده است.

و از سوی دیگر به دلیل چروکیده شدن حجم خانوارها، همسر معنایی شریک جنسی رسمی -

به صورت مهم‌ترین شریک زندگی باز تعریف شد.

کتاب دگر دایسی صمیمیت، با وجود حجم کم و بیان سلیس و به نسبت غیر فنی اش،

اثری موفق در زمینه جامعه‌شناسی روانی عشق است.

انقلاب صنعتی با حذف بخش عمده شبکه کنش متقابل رایج در خانواده‌های دهه ۱۹

به حفظ کمیته ضروری بسنده کرد. این کمیته، حضور زن و مردی است

به عنوان تولیدکنندگان جمعیت الزامی می‌ساخت،

و این امر به خاص شدن رابطه میان این دو انجامید.

#### اعتیاد به دیگری

هویت فرد وابسته به دیگری تعریف می‌شود  
نیاز به گرفتن تأیید سریع و قاطع وجود دارد  
تضمین تداوم رابطه از طریق قراردادهای رسمی است  
یک طرف قوی و یک طرف ضعیف وجود دارد  
قواعد توسط طرف قوی‌تر تعیین می‌شود  
در شرایط بحرانی امکان گفتگو از بین می‌رود  
بازیگری و دروغ‌گویی  
اعتماد اندک به دیگری  
تلاش برای تغییر دادن دیگری  
رابطه به حوزه‌های فارغ از دشواریها منحصر می‌شود  
رابطه ثابت و ایستا  
یک طرف خدمتگزار و دیگری حاکم است  
حل شدن در مشکلات و هویت دیگری  
چرخه‌های ناخرسندی - ناامیدی

#### صمیمیت

هویت فردی مستقل از دیگری تعریف می‌شود  
رشد رابطه کند و گام به گام است  
تداوم رابطه وابسته به اراده آزاد طرفین است  
قدرت دو طرف متعادل و برابر است  
قراردادها و توافقات دو طرفه است  
شرایط بحرانی به بحث و گفتگو می‌انجامد  
صراحت و راستگویی  
اعتماد زیاد به دیگری  
احترام به انتخابها و آزادی دیگری  
رابطه به همه سطوح زندگی تسری می‌یابد  
رابطه پویا و متغیر  
رابطه پایاپای و مبتنی بر سود متقابل  
فاصله گذاری با دیگری  
چرخه‌های راحتی - اقیانوس

در بنیادهای زیست شناختی آدمی ریشه دارد و بنابراین توجه به این مبانی نیز می‌تواند برای نظریه پردازان بارآور باشد.

#### پی نوشت:

۱. گذشته از «تاریخ جنسیت» فوکو، «عشق همچون شور» لومان هم در سالهای پایانی دهه هشتاد و ابتدای دهه نود قرن گذشته منتشر شد.

#### منابع:

- Diamond, J. (1991) The rise and fall of the third chimpanzee, Vintage press.
- Luhmann, N. (1995) Love as passion, Routledge.
- Wilson, E. O. (1995) Sociobiology, Belknap Press.

۵. کتاب دگر دایسی صمیمیت، با وجود حجم کم و بیان سلیس و به نسبت غیر فنی اش، اثری موفق در زمینه جامعه‌شناسی روانی عشق است. به گمان نگارنده، هم زمانی انتشار این کتاب با آثار دیگر نگاشته شده در این زمینه، بیش از آن که به وجود سبکی بازاری از اندیشه‌های جامعه‌شناسانه دلالت کند، نشانگر مسئله زا شدن موضوع عشق و روانشناسی جنسیت در دهه گذشته است. نگاه گیدنز نسبت به این مسئله تنش زا، بیش از رویکرد گفتمانی / تاریخی فوکو و تحلیل سیستمی لومان (Luhmann, 1995) مبتنی بر جامعه‌شناسی محض - به معنای سنتی کلمه - است. این امر را می‌توان به طور همزمان نقطه قوت و ضعف این کتاب دانست.

از سویی، باقی ماندن در قلمرو جامعه‌شناسی سنتی، مایه مفهوم بودن، ملموس نمودن و پرطرفدار شدن کتاب شده است و این می‌تواند همچون نقطه قوتی فرض شود. اما از سوی دیگر، جنسیت و کنش جنسی رفتاری است که